



۲۰۱۸/۰۲/۲۲

سید هاشم سدید

نامه هشتم از سلسله نامه ها

در این نامه به این مطلب می پردازم که چرا اشخاصی مانند سعدی در میان ما افغان ها - به دیگران کاری ندارم - به درجه پاکتی از هر عیب رسیده و به سمبولی از "اخلاق" تبدیل شده اند و این که آیا چنین تصویری در مورد سعدی حقیقتاً صحیح است یا توهمی می باشد که کوه فکرات مقلد جامعه ما و ارباب دین و اصحاب قدرت به نحوی و برای برآوردن امیال و مقاصد غیر انسانی خویش آن را به وجود آورده اند.

جواب این سؤال بسیار ساده و روشن است: محل تدریس این کتاب ها و مدرسینی که این کتاب ها را به طلاب، با رابطه ای سختگیرانه و چوب و قفاق و حمایت پدران غالباً بی سواد یا کم سواد به شاگردان شان می آموزاندند و سودجویی که در نافهمی مردم برای ارباب دین و قدرت متصور بود، یگانه جوابی است برای این سؤال.

مسجد جای تدریس بود و ملای مسجد، کسی که از محیط و پیش روان منفعت طلب خود رنگ گرفته بود، وظیفه تدریس بچه ها را به عهده داشت. نقش مثبت و منفی محل تدریس و معلم در آموزش شاگرد و ضعف و قوت ذهن، فکر و خلاقیت او برای شناخت حقایق به هیچ کسی پوشیده نیست.

کسی که در هاروارد، کمبریج، آکسفورد، کلمبیا و ییل و... درس خوانده، ولو دیندار هم باشد، هرگز مانند ملا عمر و ملا ربانی و فلان صاحب زاده یا بهمان آخوند و شیخ و واعظ دینی و... فکر نمی کند. کسی که خود مسلمان است و برداشتی بر مبنای دین شیخ آصف یا حضرت صبغة الله خان داشته باشد، و از جانبی تدریس عقلانی دین را مخالف منافع و امتیازات خویش می داند، نمی تواند کتابی را تدریس کند که ذهن شاگرد را روشن کند و او را متوجه حقایق و حقه بازی های او بسازد.

کتاب های کسانی مانند سعدی و حافظ را آن گونه که منافع خود شان ایجاب می کرد، تنها برای تخدیر ذهنیت ها تدریس می نمودند؛ و برای این که مردم در برابر تمام نامالیامات زندگی شان، که حاصل تبانی بی شرمانه حاکمیت سیاسی و حوزه دین بود و است صبر و قناعت پیشه کنند، به بچه های آن ها تدریس می کردند.

ملا ها در جامعه ما دارای اعتبار و قدرت خاصی بودند - هنوز هم هستند. این اعتبار که سبب اقتدار و استفاده جوئی های آن ها می شد، آنقدر قوی بود که جامعه، حتی اگر می خواست، یارای مخالفت با افکار و آرای ملا ها را نداشت؛ صرف نظر از این که نبود سواد و فقدان آگاهی دقیق از متن و محتوای کتاب های درسی آن زمان و کمبود شناخت همه جانبه از نویسندگان آن ها مانع تشبث والدین در امر تدریس بچه های شان می شد. این که سعدی باید در جمله صدیقان به شمار برود و این تفکر کم و بیش هشت صد سال قمری بر ذهنیت ها حاکم باشد، باید مغز ها با مهارت و استادی تمام شسته شده باشند.

این شیوه تدریس با مواد ناقص و غیر مفید درسی قرن ها ادامه یافت و قرن ها کشور را اسیر بی تحرکی و تنبلی ناشی از افکار و اعتقادات افرادی مانند سعدی ساخت و همان گونه که سعدی و امثال سعدی می خواستند، به مردم آموختند که

به جای اعتماد به نیرو و بازوی توانا و هوش و قدرت خلاقه خود، قرن ها برای رضای خدای دین در رنج و فقر و بی چارگی و صبر و رضاء و توکل و قناعت و "توبه" به سر ببرند و خوش باشند که انعام شان را خدا در آن جهان با دریای های از شیر و عسل و هزاران حور و غلمان سمین تن خفته بر روی تخت خواب های زمردین، و هوای گوارای بهشتی که آدم در آن هیچ پیر نمی شود، می دهد؛ غافل از آن که "کسی که نان ندارد، نمی تواند ایمان نداشته باشد!" در باب فلسفه عجیب و غریب توبه از نظر دین به زودی نوشته جداگانه پیش کش خواهد شد!

دلیل دیگری سکوت مردم در برابر ملایان، اجتناب از عواقب مخالفت با آن ها بود، که از تنبیه های عادی، مانند تجرید شروع می شد و تا حکم بی حیائی و بی ایمانی و ارتداد و تکفیر و قتل می رسید.

از بوستان و گلستان، با پنهان کاری های هدفمند حامیان فرهنگ معمول آن دوره، که آثار آن ها تا همین امروز در گفتار و رفتار برخی ها، و در جان و روان تاریخ ما هویدا است، توان شناخت همه جانبه سعیدی ممکن نیست - علی الخصوص که ملا ها و اخلاص مندان ارادت کیش سعیدی قصد پرداختن به اشعاری در باب علاقه وی به همجنس گرائی و... را در بوستان و گلستان در خصوص این مجسمه دروغین اخلاق گرائی ساخته شده در ذهن های خود را هیچ وقتی و به هیچ صورتی لازم نمی دانستند.

از این دو کتاب هر چه تدریس می شده، پند و اندرز و نصیحت بود (که هیچ حاصلی در زندگی عملی مردم نداشت، زیرا از یک طرف حاکمان و ملاک و اشرافیت و نگهبانان شان، به شمول اکثریتی از شریعت مداران، آن قدر در عیش و عشرت و شادکامی و تنعم غرق بودند که کسی به آن چه گفته و شنیده می شد از عمق دل باور نمی کردند؛ و از طرفی، هم فقر و تنگ دستی قدرت پرهیز و استتکاف از گناه و ترس از خدا را از مردم سلب نموده بود - با این استدلال که اگر راست است و راست می گویند، چرا خود عمل نمی کنند). و نکته قابل ذکر زبان و قالب های ادبی - مطالبی که حقاً قابل ارزش و تعریف بودند.

در رابطه خدا و دین سعیدی شورعجیبی دارد. شوری که با استفاده از آن، مانند سلیمان پیغمبر حتی قادر به فهم زبان پرندگان می شود! شوری که هر مسلمانان سنت گرا را، هر مسلمانی را که اعتقاداتش ریشه در آداب و رسوم قدیم و دین پدران و اجداد شان دارد به وجد می آورد.

به مسائل اخلاقی - انسانی هم آن قدر اخلاق گرایانه و انسانی پرداخته است، که هیچ انسانی تا آن که رساله هزلیات او را خوانده باشد، یا بعضی از مفردات یا ابیات و... پراکنده او را در ارتباط گانیدن و کیر و کون و کس و خایه و خفتن و نهادن و فرو بردن و دادن و کردن و جماع و آمرد و استمناء و انگشت کردن و برداشتن لنگ و خرگائی و... و یا از ارتباط او با حاکمان جائر و جابر غریب کش، نمی توان به اخلاق و شخصیت واقعی او پی برد.

در زمان تدریس در مساجد و مکتب خانه های قدیم نه آزادی وجود داشت و نه از نقد، که وظیفه بررسی و جلوگیری از قطعی پنداشتن های افکار دینی و حامیان آن - از جمله ملایان - و ارباب قدرت را دارد، به عنوان یک ظرفیت و عمل ارزشی سخنی بر زبان می آمد.

این دلایل در میان بی سوادانی چشم و گوش بسته و خوش باور و غالباً مقلد، که معتقد به درستی اخلاق و امانت داری ملایان و سائر شریعت مداران و مدعیان خداجویی بودند، هین گونه سود جویانی که از خوان معمور، رنگین و گسترده دین همیشه شکم شان چرب بود و چرب است، سبب شد که کسی به مطالعه شرح حال این شاعران و مطالعه اشعار "آن چنانی" آن ها به خود زحمت بدهد.

به نمونه هائی از گفتار سخته سعیدی به این دلیل که تایپ سی و هشت صفحه برایم فعلاً ممکن نیست، اکتفا می کنم؛ البته به این امید که دیگران نیز حسب مسؤلیتی که به عنوان افراد روشنگر در برابر مردم رنج دیده و سال ها تحت سیطره بیداد شریعت مداران و حاکمان حامی آن ها قرار داشته اند، مردمی که برای این بی مروتان فاجر تنها حیثیت گاو شیری و خر بارکش را داشته اند، اشعار بیشتری از رساله هزلیات این نمونه ای از "انسانیت" و "اخلاق" و "شرافت" و "مروت" و "دین داری" را طی مقاله ای به مردم معرفی کنند. و اگر ممکن باشد خود رساله را سکن نموده به شبکه

های وب مورد اعتماد خویش ارسال کنند تا مردم هم بدانند که آن طور که گفته شده است: " به هر سخنی نمی توان و نباید اعتماد کرد".

به چند بیت زیر که برای ابراز یک حقیقت آشکار نقل شده، و نه برای علاقه به الفاظ مستهجن و رکیک و غیراخلاقی، توجه کنید:

ای که همسنگ دوغ در کونت
آب در مشک هیچ سقا نیست

گفتم که بیا پیش من ای حور نژاد
گفتا که بیار تا چه ام خواهی داد
گفتم که دعا کند به تو مادر من
گفتا به دعای مادرم خواهی گاد؟

از می طرب افزاید و مردی خیزد
وز طبع گیا خشکی و سردی خیزد
در باده سرخ بییچ و در کون سفید
کز خوردن سبز روی زردی خیزد

مقدم در موخر برده تا ناف
دگر بار این موخر، آن مقدم

دوش گفتم ز عشق توبه کنم
که گه رفتن از جهان آمد
توبه کردم از این سخن، که مرا
یاد آن یار دل ستان آمد
بر زبان نام کون او بردم
کیر را آب بر دهان آمد

بلی، حتی همبستر شدن این انسان ریا کار با دختر و مادر در دوران حیات آن ها، و خوردن می، که هم آن و هم این در اسلام حرام مطلق می باشد، برای خوش بینان رادیکال وی حکایت از اهمیتی ندارد.
سعدی در وقت پیری، آن گاه که در فکر مرگ و مردن است نیز، دست از این هرزه سرائی های خود و فکر کبیر و کون و... برنمی دارد. به اعترافی که خود بر زبان می آورد توجه کنید:

حریف عمر به سر برده در فسق و فجور
به وقت مرگ پشیمان همی خورد سوگند
که توبه کردم و دیگر گناه نخواهم کرد
تو خود دیگر نتوانی، به ریش خود مخند

از شعر بالا هر انسانی، ولو هر قدر کودن و نافهم باشد، می فهمد که عمر سعدی در فسق و فجور تیر شده و به اندازه ای در این گونه مفاسد اخلاقی غرق شده بود، که توبه کردن از آن ها را در وقت پیری و نزدیکی مرگ هم به مثابه ای خندیدن به ریش خویش می دانست؛ درسینی که شاید از سستی پا و ناتوانی قلب زیاد قادر به برخاستن و راه رفتن هم نبوده باشد!

در نظر عاشقان سعدی همین که از خدا و رسول و کتاب الهی سخن بزنی و وانمود کنی که مسلمانی، عمل هر قدر گنده و شنیع و مخالف دین و شریعت و خواسته های بشری باشد، چنان چه امروز نمونه های بی شماری از این انسان ها را به چشم سر می بینیم، آدم خوب و قابل پرستش هستی و کسی اجازه ندارد حتی یک کلام هم در مورد شما بر زبان بیاورد.

تردیدی ندارم که این افکار مغلوط و نا به جا باز هم، و قرن ها، در میان مردم ما با این شدتی که از دارندگان این افکار دفاع می شود، رواج خواهد داشت، مگر این که حقیقت پسندان با شهامت، بدون مصلحت و محافظه کاری و تذبذب در برابر یاهو گویان مفت خور و طفیلی و ترویج دهندگان آن ها ایستاده شوند و آن چه را که لازم است مردانه بگویند، بنویسند و نشر کنند.

به امید آن روز!!

پایان